



آیا تفاوت‌های میان ماموریت، هدف‌ها و چشم‌انداز را می‌شناسید؟

مرضیه کیقبادی

راه تدوین چشم‌انداز فردی و سازمانی از تعیین و شفاف‌سازی ماموریت می‌گذرد. به عبارت دیگر شما نخست باید به تعیین ماموریت و هدف‌های بنیادی‌تان بپردازید و آن‌گاه به سراغ طراحی چشم‌انداز خود بروید. اما بسیاری از افراد و سازمان‌ها در تبیین و تعیین ماموریت، هدف‌ها و چشم‌انداز خود دچار اشتباه می‌شوند، زیرا تفاوت‌های میان این سه مقوله را نمی‌شناسند. مقاله‌ی حاضر که با بهره‌گیری از فصل سوم کتاب "قدرت چشم‌انداز" نوشته‌ی دکتر مایلس مونرو، ترجمه‌ی خانم فرزانه شاه‌ولایتی در مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی نگاشته شده است، شما را با تفاوت‌های میان این سه مقوله آشنا می‌کند. از رهنمودهای این نوشتار می‌توانید برای تدوین چشم‌انداز فردی و سازمانی خود استفاده کنید.

دکتر مونرو می‌نویسد: "من از افراد زیادی پرسیده‌ام که می‌خواهید با زندگی خود چه کنید؟ چشم‌اندازتان چیست؟" و معمولاً جواب‌هایی از این دست شنیده‌ام: "من می‌خواهم یک خانه‌ی بزرگ بسازم یا بخرم؛ یک اتومبیل عالی بخرم و خانواده‌ای عالی داشته باشم." یا مثلاً "می‌خواهم ازدواج کنم." و دیگری می‌گوید: "روزی روزگاری رستورانی خواهم زد." این‌ها اما چشم‌انداز نیستند؛ صرفاً هدف‌اند.

دکتر مونرو می‌افزاید که من همین سوال را از افراد روحانی پرسیده و جواب‌هایی از این دست شنیده‌ام که "چشم‌انداز من، رساندن ملت‌م به رستگاری است." یا "چشم‌انداز من این است که می‌خواهم کلام خداوند را به تمامی انسان‌ها ابلاغ کنم." یا "چشم‌انداز ما به عنوان مردان خدای، شناخت و شناساندن خداوند است." و "یا چشم‌انداز ما آماده‌کردن مردم برای خدمت در راه خداوند است."



[ما (... اندیشکده آصف) همین پرسش را از اعضای کلیدی شبکه‌ی حکمت در مشهد مقدس پرسیدیم، و اغلب با همان جواب‌هایی روبه‌رو شدیم که روحانیان به دکتر مونرو داده‌اند. عشق خدمت به خداوند و اسلام در پاسخ‌های این جوانان موج می‌زد، اما آن‌ها تفاوت‌های میان هدف‌ها، ماموریت و چشم‌انداز را به درستی نمی‌شناختند.]

پاسخ‌های یادشده نه چشم‌انداز که مصادیقی از ماموریت بودند، به این دلیل که خیلی کلی‌تر از چشم‌اندازند. گرچه چشم‌انداز و ماموریت مفاهیمی مرتبط به شمار می‌آیند، اما دقیقاً یکسان نیستند. ماموریت بیانی کلی از هدفی غایی است که در برگیرنده‌ی اندیشه‌ی کلی آن چیزی است که می‌خواهیم در زندگی انجام دهیم. به بیان دیگر و همان‌طور که دکتر مونرو خاطر نشان می‌کند: "ماموریت، ماهیتی فلسفی و تجربیدی دارد و خصوصیاتِ چون عملیاتی‌بودن و عینیت از آن به دور است." به علاوه، ماموریت چنان باز و فارغ از هر نوع محدودیتی است که می‌توان ساعت‌ها و یا حتی روزها را به بحث و گفت‌وگو درباره‌ی جنبه‌ها و کاربردهای متفاوت آن گذراند. در عوض چشم‌انداز، شرحی دقیق همراه با مرزهای قابل تعریف و تاکیدهای مشخص است.

به عنوان مثال، "من می‌خواهم به دینم و میهنم خدمت کنم" بیان یک ماموریت، فارغ از زمان و مکان و شرایط خاص آن کسی است که این ماموریت را برگزیده است. وی در هر شرایطی (به شرطی که بخواهد) می‌تواند راهی برای انجام ماموریت خود بیابد. اما چشم‌انداز همواره با محدودیت‌های زمانی و مکانی و شرایط خاص هر فرد یا سازمان بسته می‌شود.

به عقیده‌ی دکتر مونرو (که خود یک روحانی مسیحی است) و همه‌ی کسانی که نگرش روحانی دارند، هر کس برای دستیابی به جاودانگی از طریق دستیابی به هدفی مشخص و منحصربه‌فرد، پا به این جهان گذاشته است و برای تحقق این هدف باید چشم‌انداز مشخصی داشته باشد. در حالی که ماموریت شما می‌تواند با هزاران نفر در این جهان شباهت داشته باشد، به خاطر داشته باشید که چشم‌اندازتان - هم‌چون اثر انگشتان - باید بیانگر تمایز شما از هر کس دیگر در این دنیا باشد. چشم‌انداز شما یکی از مولفه‌های هویت‌بخش شماست.

دکتر مونرو برای روشن‌شدن بحث، مثالی ارایه می‌کند. ۲۰۰۰ سال پیش از این، جوانی به نام عیسا مسیح (علیه‌السلام) پیروان خود را "مامور" کرد تا به سراسر دنیا رفته و مردم را به خدای یگانه و انجام اعمال نیک فراخوانند. این فرمان عیسا (ع) "ماموریت مشترک بزرگ" نام گرفت. طبق این فرمان، که از سوی پیامبر اسلام (ص) نیز شاید با قوت بیشتری صادر شده باشد،



وظیفه‌ی هر انسان مومنی (خواه در لباس روحانی و خواه در غیر آن) است که به تبلیغ خداپرستی و نیکوکاری بپردازد. حال تصور کنید که اگر یک فرد روحانی یا غیرروحانی، وعظ آیات الهی را به عنوان چشم‌انداز خود برگزیند دچار چه سوء تفاهمی شده است. او ماموریت خویش را به درستی شناخته، اما هنوز از درک چشم‌انداز حقیقی خود - چیزی که او را از دیگر مردان خدا متمایز می‌سازد - ناتوان است.

در کشور ما (ایران) و در سراسر جهان هزاران مرکز به منظور تبلیغ و ترویج دین وجود دارند و ماموریت مشترکی را دنبال می‌کنند. اما خداوند متعال برای هر یک از مراکز دینی راهی مشخص و در عین حال منحصربه‌فرد را برای انجام این ماموریت مشترک تعیین کرده است. در واقع هر مرکز باید سهم خاص خود را در تحقق این ماموریت با رویکرد یا تاکید مشخصی که خداوند مقرر فرموده، ادا کند. همین حکم کلی درباره‌ی من و شما، شرکت‌ها و سازمان‌ها هم صدق می‌کند. دکتر مونرو نقل می‌کند که روزی زنی نزد او آمده و اعلام می‌کند که "من چشم‌انداز دارم. می‌خواهم یک مغازه‌ی کفش‌فروشی باز کنم." دکتر مونرو از او می‌پرسد که با وجود مغازه‌های کفش‌فروشی زیادی که در منطقه وجود دارد، او می‌خواهد چه جور کفش‌هایی بفروشد، و او پاسخ می‌دهد: "فقط کفش کودک و نوجوان". دکتر مونرو به او تبریک می‌گوید و می‌افزاید: "پس تو چشم‌انداز خود را پیدا کرده‌ای. بقیه‌ی کفش‌فروشی‌های منطقه، همه کفش‌های بزرگسال می‌فروشند، اما کفاشی تو منحصربه‌فرد خواهد بود، چرا که مردم برای خرید کفش کودک و نوجوان تنها به مغازه‌ی تو مراجعه خواهند کرد."

وقتی به درستی تفاوت میان چشم‌انداز و ماموریت را درک کردید، از گزند حسادت و رقابت با دیگران در امان خواهید بود. چون دیگر مجبور نخواهید بود که دائماً به این سو و آن سو نگاه کنید و ببینید دیگران که ماموریت مشترکی با شما دارند، چکار می‌کنند، و این چنین است که دیگر از هدف اصلی و محوری خود منحرف نخواهید شد. اگر هر فرد یا سازمان چشم‌انداز ویژه‌ی خود را بیابد، حس رقابت در دنیا از میان خواهد رفت، زیرا جای کافی برای زندگی و فعالیت هر فرد یا سازمانی وجود خواهد داشت. حتا دیگر مفهومی به نام "تقلید" نیز از میان می‌رود. چشم‌انداز منحصربه‌فرد شما دقیقاً به این معناست که شما رویکرد یا روش ویژه‌ی خویش را برای انجام ماموریت‌تان برگزیده‌اید، و بنابراین کس دیگری وجود ندارد که شما بتوانید در انجام ماموریت خویش از وی تقلید یا اقتباس کنید. چشم‌انداز، همان‌طور که نیاز به تقلید را از بین می‌برد، به

انفجار "خلاقیت" در فرد یا سازمان منتهی می‌شود. به دلیل منحصر به فرد بودن چشم‌اندازتان شما مجبور می‌شوید چشم از تمام عالم فرو بندید و صرفاً به این بیندیشید که شما، بله شما، چگونه می‌توانید چشم‌انداز خود را به بهترین نحو ممکن محقق سازید.

اما شما از کجا می‌توانید بفهمید که چشم‌انداز درستی را برگزیده‌اید؟ قبل از پاسخ‌گویی به این سوال شما باید پذیرفته باشید که خداوند متعال شما را برای تحقق هدف خاصی از راه خاصی آفریده است. این بدان معناست که نه شما و نه هیچکس دیگر، تصادفی به این دنیا نیامده‌اید. بنابراین، زمانی که چشم‌اندازتان را تعریف و مشخص کردید، بارها و بارها جسورانه از خود بپرسید که آیا این همان چیزی است که خداوند به من گفته است یا خداوند از من انتظار دارد؟

دومین عاملی که افراد و گاه سازمان‌ها را از پرداختن به چشم‌انداز حقیقی خود باز می‌دارد، غرق شدن در آرزوهای دور و درازی است که هرگز به اندیشه‌های روشن و عملیاتی تبدیل نمی‌شوند. به جای داشتن آرزوهای دور و درازی که هرگز به عملی منتهی نمی‌شوند، باید اراده و میل به اقدام داشت. به بیان ساده‌تر باید عزم خود را جزم کرد. همان‌طور که بعداً خواهیم گفت، شما برای انجام تمام کارها به این دنیا نیامده‌اید. خیلی ساده بگوییم، شما باید آرزوهای رویایی خود را هرس کرده، و یک یا چند تا از کلیدی‌ترین و در عین حال عملیاتی‌ترین آن‌ها را برگزینید و از همین امروز شروع کنید. اگر آرزوی رفتن به دانشگاه را دارید، به جای این‌که بگویید "به دانشگاه خواهیم رفت"، باید همین الساعه به سراغ کتاب بروید و مطالعه را آغاز کنید؛ و همراه با آن نام دانشگاه یا دانشگاه‌هایی که را دوست دارید به آن‌ها بروید، مشخص کنید.

به قول دکتر مونرو، رنگ پوست هیچ کس نقشی در موفقیت یا شکست او ندارد؛ آن چه اهمیت دارد رنگ زندگی شما است. اگر رنگ زندگی شما خاکستری باشد، به این معناست که هیچ راه مشخصی را برای زندگی خود انتخاب نکرده‌اید. بگذارید با انتخاب یک چشم‌انداز مشخص، رنگ زندگی شما روشن شود. کسی در رنگ خاکستری زندگی می‌کند که به جای آری و نه‌های محکم و مردانه، همیشه کلمه‌های مگر و شاید را بکار می‌گیرد. با اگر و مگر مشکلی حل نمی‌شود. باید با هر آنچه که دارید شروع کنید. تردید و دودلی، از شما انسانی بی‌کیفیت می‌سازد. به گفته‌ی دکتر مونرو، مفلوک‌ترین انسان‌ها کسی است که نمی‌تواند تصمیمی مشخص بگیرد؛ انسان دودل و مردد، یعنی انسانی متزلزل و عاجز که زندگی خود را به بی‌پهودگی سپری می‌کند.



بسیاری از افراد، قبل از آن که برای خرید به بازار بروند، لیست کاملی از آنچه می‌خواهند بخرند تنظیم می‌کنند؛ اما شمار معدودی از انسان‌ها فهرستی دقیق از آنچه در زندگی می‌خواهند تدوین می‌کنند. بسیاری از افراد - شاید خود شما - سال‌هاست که به فکر انجام کاری هستید، اما تا امروز هیچ تصمیم قاطعی در این باره نگرفته‌اید. شاید از چیزی مثل شکست می‌ترسید و شاید هم نگران عکس‌المعل و برداشت مردم هستید. اگر در چنین وضعی قرار دارید، معنایش این است که شما "زندگی‌ساز" نیستید، بلکه این زندگی است که شما را می‌سازد و به هر جا که می‌خواهد می‌برد!

بهبانۀ تراشی سومین عاملی است که مانع تحقق چشم‌اندازتان می‌شود. و آن زمانی است که می‌دانید می‌خواهید چه کنید، اما در برداشتن گام اول و گام‌های بعدی درنگ - امروز و فردا - می‌کنید. در این جا خوب است داستان دو مرد ماهی‌گیر را از دکتر مونرو بشنوید. دو مرد در دریاچه‌ای دچار توفان شدند؛ آن چنان توفان سختی که دو مرد نمی‌توانستند چیزی ببینند. یکی از آن‌ها گفت: "ما دو راه بیشتر نداریم؛ یا برای نجات‌مان دعا کنیم و یا پارو بزنیم." مرد دوم گفت: "هر دو کار را همزمان انجام می‌دهیم." این همان راه درستی است که باید در پیش گرفت: هم دعا، هم اقدام عملی.

جمع‌بندی

اجازه دهید بحث را جمع‌بندی کنیم. هدف اصلی این نوشتار تبیین تفاوت‌های میان ماموریت، هدف‌ها، و چشم‌انداز بود؛ هر چند که در پایان به موانع تحقق چشم‌انداز نیز اشاره شد. به طور مشخص:

- ماموریت، یعنی کار مستمری که به انجام آن مشغول هستید یا فکر می‌کنید که خداوند شما را برای انجام آن آفریده است. خدمت به خدا، خدمت به میهن، خدمت به مردم، توسعه‌ی علم، پرداختن به تجارت و مواردی از این قبیل در زمره‌ی ماموریت قرار می‌گیرند - مفاهیمی کلی و انتزاعی و فارغ از زمان و مکان و شرایط خاص شما.
- هدف‌ها یعنی نتایج مورد انتظار و قابل سنجش، مانند خرید خانه، اخذ درجه‌ی کارشناسی ارشد، خرید اتومبیل، راه‌اندازی یک کسب و کار جدید، فرزنددار شدن و الخ ... هدف‌ها محدود به زمان و مکان و شرایط خاص شما هستند.



- چشم‌انداز همانا تصویری از آینده‌ی مطلوب و منحصربه‌فرد شماست. چشم‌انداز در واقع چگونگی انجام ماموریت شما را توسط شما نشان می‌دهد. اگر شما ماموریت خود را "معلمی مردم"، یعنی حرکتی انسان‌سازانه همانند انبیاء الهی در نظر گرفته‌اید، چشم‌انداز منحصربه‌فرد شما می‌تواند سرمایه‌گذاری تربیتی روی کودکان یا نوجوانان یک شهر خاص باشد یا کاری که دیگران آن را در نظر ندارند. (حکایت مغازه‌ی کفش‌فروشی را به خاطر بیاورید).

آیندکده صنعت و فناوری (آصف)